Internal Challenges to the Nation-State Building Process in Post-2001 Afghanistan

Sarboland Kameli[1]

Reza Simbar[2]

Abstract

Afghanistan is one of the most complex and exceptional countries in the world. For decades, it has faced persistent instability and political crises. Following the events of September 11 and the intervention of the international community—particularly the United States—it was widely anticipated that the process of nation-state building in Afghanistan would succeed. However, despite extensive international efforts over the past two decades, the collapse of the republican system demonstrated the failure of this process. The primary question of this study is why nation-state building in Afghanistan did not materialize and what factors hindered its development. The objective of this research is to examine the major challenges that have acted as obstacles to the nation-state building process in post-2001 Afghanistan. This study employs a descriptive-analytical approach. The findings reveal that Afghan society, shaped by a tribal political culture and religiously duty-oriented beliefs, has consistently impeded the nation-state building process. In addition, ethnic politics, the absence of a cohesive national identity, power monopolization, and administrative corruption have been among the most significant factors contributing to instability and the failure of nation-state building in the country.

Keywords: Nation-State Building, Political Culture, National Identity, Administrative Corruption, Power Monopoly

[1]PhD Student, Department of International Relations, University of Guilan.
Email: S.kameli532@gmail.com
[2]Professor, Department of Political Science, University of Guilan, Corresponding Author.
Email: Simbar@guilan.ac.ir

چالش‌های داخلی روند دولت– ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱

سربلند کاملی[۱]

رضا سیمبر*[۲]

تاریخ دریافت: ۱٤۰٤/۰۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱٤۰٤/۰٤/۰۵

چکیده

افغانستان یکی از پیچیده‌ترین و استثنایی‌ترین کشورهای جهان است. این کشور سال‌هاست که با بی‌ثباتی و بحران‌های سیاسی روبه‌رو بوده است. پس از حادثه یازدهم سپتامبر و حضور جامعه جهانی به‌ویژه آمریکا، بسیاری بر این باور بودند که روند دولت– ملت‌سازی در افغانستان با موفقیت پیش خواهد رفت؛ اما با وجود تلاش‌های گسترده جامعه جهانی در دو دهه گذشته، شاهد فروپاشی نظام جمهوری در افغانستان بودیم. پرسش اصلی این پژوهش آن است که چرا دولت– ملت‌سازی در افغانستان تحقق نیافت و چه عواملی مانع شکل‌گیری این روند شده است؟ هدف این پژوهش، بررسی چالش‌هایی است که به‌عنوان موانع اصلی در مسیر دولت– ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱ عمل‌کرده‌اند. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی– تحلیلی انجام شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند، جامعهٔ افغانستان با توجه به‌ویژگی‌های فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، باورهای تکلیف‌مدار دینی، همواره به‌عنوان سد در برابر روند دولت– ملت‌سازی عمل‌کرده‌اند. از سوی دیگر، سیاست‌های قومی، عدم شکل‌گیری هویت ملی، انحصار قدرت و فساد اداری از عوامل مهم بی‌ثباتی و ناکامی دولت– ملت‌سازی در این کشور بوده است.

واژگان کلیدی: دولت– ملت‌سازی، فرهنگ سیاسی، هویت ملی، فساد اداری، انحصارگرایی قدرت.

[۱] دانشجویی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان.

Email: S.kameli532@gmail.com

[۲] استاد، گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان. (نویسنده مسؤل).

Email: Simbar@guilan.ac.ir

مقدمه

پیدایش و شکل‌گیری مفهوم دولت مدرن و نهادهای متعلق به آن، با مفهوم تنازع و تعارض توأمان است. مفاهیمی همانند حاکمیت، سرزمین، مردم و دولت- ملت در بستر تاریخی منازعه به وجود آمده است. موجودیت این نهادها در فرآیند تاریخی مبتنی برخونین‌ترین رویدادها بوده است. در واقع دست‌یابی به دولت مدرن به‌صورت یک شبه نبوده، بلکه محصول تضاد دیالکتیکی نهادها، مردم و دولت است. همچنین دولت- ملت‌سازی فرآیندی است که در مطالعات روابط بین‌الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با وجود این، دولت- ملت‌سازی روندی است که طی آن شهروندان با خاستگاه‌های تاریخی، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف در محدودهٔ یک نظامِ آموزش عمومی ملی، یک اقتصاد واحد و نمادها و ارزش‌های مشترک، به‌عنوان شهروندان برابر، گردهم می‌آیند تا در راستای رفع اختلافات و نابرابری‌های گذشته باهم کنار آیند و وحدت خود را تقویت و برای خود در سطح کشور هویت مشترک ایجاد و به آن افتخار نمایند و در بعد بین‌المللی نیز با جهان تعامل سازنده داشته باشند. افغانستان از معدود کشورهایی است که دولت- ملت‌سازی در آن شکل نگرفته و شواهد تاریخی نشان‌دهنده بیش از یک سده بی‌ثباتی و شکنندگی حکومت‌ها در این کشور است. چنان‌که همواره با فقدان حکومت‌های مردمی مواجه و با چالش‌های نظیر بحران مشروعیت، بحران هویت، توزیع ناعادلانه ثروت و قدرت و در نهایت خشونت‌های قومی- قبیله‌ای و چالش‌های فرهنگی روبه‌رو بوده است. به‌گونه‌ای که نه‌تنها برای افغانستان بلکه برای منطقه و کشورهای جهان تهدید تلقی شد. با وقوع یازده سپتامبر و حمله نظامی آمریکا به افغانستان صفحه جدیدی در تاریخ سیاسی افغانستان گشوده شد. حمله نظامی آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱م، و حضور نیروهای بین‌المللی و جامعه جهانی از منظر مطالعات دولت- ملت‌سازی نقطهٔ عطفی در تاریخ افغانستان تلقی می‌شود. افغانستان با این حمله، بعد از یک دهه انزوا در سطح بین‌الملل، دوباره در صدر اخبار جهان قرار گرفت. جامعه جهانی با شعار حمایت سیاسی، اقتصادی و حقوق بشری، افغانستان را مورد حمایت قرار داد و کمک‌های بین‌المللی بی‌پیشینه‌ای را به این کشور سرازیر نمود و آهنگ تغییر نظام سیاسی- اجتماعی نواخته شد. جامعه جهانی به‌سرکردگی آمریکا، بیست سال در افغانستان حضور داشت. این حضور بیست ساله، فرصت خوبی برای دولت- ملت‌سازی در افغانستان بود که می‌بایست از این فرصت بهره‌برداری بهینه شود. اما به دلایل مختلف از این فرصت بهره‌برداری نشد و دیری نگذشت که رویکرد و استراتژی آمریکا در مورد افغانستان تغییرکرد و نظام لیبرال دموکراسی که دولت نسبتاً مدرن بود و قوای سه‌گانه به‌صورت مستقل وجود داشت و هزارها نهاد حقوق بشری، جامعه مدنی، احزاب سیاسی، انجمن‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای ناظر ایجاد شده بود، مانع از فروپاشی دولت جمهوری اسلامی افغانستان نگردید و با خروج آمریکا از افغانستان، همه چیز یک شبه فروریخت و طالبان دوباره به قدرت رسیدند. مسأله اصلی پژوهش این است که چرا در افغانستان دولت مدرن شکل نمی‌گیرد، نظام‌های سیاسی بعد از یک مدت کوتاه فرو می‌ریزند. در بازه زمانی محدود نظام‌های زیادی فروپاشیدند؛ از نظام‌های کمونیستی‌گرفته تا نظام‌های اسلامی (مجاهدین- طالبان اول) اما هیچ کدام نتوانستند دولت باثبات شکل دهند. بعد از آن نظام جمهوری اسلامی در یک ائتلاف جهانی، با حمایت آمریکایی‌ها بنا نهاده شد و هزاران نهاد مردمی و رسانه‌های آزاد شکل گرفت، اما با خروج آمریکایی‌ها نظام جمهوری اسلامی نیز سقوط کرد. پرسش محوری این پژوهش این است که، چرا در دو دهه اخیر روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان ناکام ماند و دولت باثبات شکل نگرفت؟ مهم‌ترین علل و عوامل فروپاشی نظام جمهوری اسلامی افغانستان چه بوده است؟ پاسخ احتمالی این پژوهش نشان می‌دهد که در کنار عوامل بین‌المللی، عواملی داخلی از قبیل، فرهنگ سیاسی، دین، عدم انسجام و هویت ملی، فساد اداری و انحصارگرایی قدرت از مهم‌ترین عوامل ناکامی روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱ بوده است. عوامل بین‌المللی نیز در فروپاشی نظام جمهوری نقش مؤثری داشته است، اما این پژوهش بر عوامل داخلی تمرکز دارد. روش این پژوهش توصیفی- تحلیلی بوده و جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات از طریق کتابخانه‌ای و مصاحبه‌ای می‌باشد.

۱- پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با مهم‌ترین چالش‌های دولت- ملت‌سازی در افغانستان پس از سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، به‌طور مستقیم محدود و انگشت‌شمار هستند؛ اما کتاب و آثار علمی متعددی به‌صورت غیرمستقیم به این موضوع پرداخته‌اند که بررسی آن‌ها می‌تواند زمینه‌ساز فهم دقیق‌تر مسائل و تمایز پژوهش حاضر باشد. غفران بدخشانی (۱۳۹۳)، در کتاب "دولت بی ملت" به‌بررسی روند تحمیل هویت ساخته شده توسط دولت‌مردان افغانستان بر اقوام مختلف پرداخته است. وی نشان می‌دهد که دولت در افغانستان به جای شکل‌دهی به یک هویت ملی فراگیر، از الگوی همانندسازی قومی استفاده کرده است. کتاب "واکاوی گفتمان رسمی شکل‌گیری دولت در افغانستان" نوشته مجیب الرحمان رحیمی (۱٤۰۰)، یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها در این زمینه است که با نگاهی انتقادی به گفتمان رسمی دولت افغانستان، نقش کشورهای استعمار و ابرنشانه‌های سیاسی را در شکل‌گیری دولت- ملت بررسی می‌کند. رحیمی، باورمند است که دولت افغانستان محصول رقابت‌های استعماری هند بریتانیایی و روسیه بوده و روایت رسمی غالب، هویت غیر قوم پشتون را سرکوب کرده است. آریانفر (۲۰۱٦)، در کتاب "ریشه‌های ناکامی پروژه دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان" به مطالعه تاریخی به عوامل ناکامی پروژه‌های دولت‌سازی پس از استقلال، تأکید می‌کند که افغانستان برخلاف کشورهای همسایه و منطقه، نتوانسته از فرصت‌های تاریخی بهره‌مند شود. وی حضور قدرت‌های خارجی همچون شوروی و آمریکا را فرصتی برای دولت‌سازی معرفی می‌کند که به دلیل حضور گروه‌های مسلح، نتوانست پروژه دولت‌سازی را پیش ببرد. کتاب "حل سیاسی منازعه افغانستان: الگوهای مختلف" (۱۳۹۷)، به تحلیل راه‌های مختلف برای حل منازعات داخلی و منازعه قدرت در افغانستان اشاره دارد؛ اما بر اهمیت مشارکت سیاسی، تمرکززدایی و حکومت موقت تأکید دارد. عمر صدر (۱٤۰۱)، در کتاب "دولت مدرن و هراس از کثرت‌گرایی در افغانستان" بر بعد فرهنگی و اجتماعی- سیاسی دولت مدرن افغانستان تمرکز کرده است. وی نشان می‌دهد که سیاست‌های همسان‌سازی فرهنگی دولت‌های متوالی، زمینه‌ساز تبعیض و نابرابری فرهنگی شده و به ناپایداری و بحران هویت در فرآیند دولت- ملت‌سازی دامن زده است. این کتاب با بررسی تطبیقی و نظری به ابعاد فرهنگی و هویتی این پدیده می‌پردازد. نویسنده در این کتاب به روند دولت‌سازی از آغاز شکل‌گیری جغرافیای افغانستان، اشاره دارد. مجتبی نوروزی (۱٤۰۰)، به دولت- ملت‌سازی افغانستان در سال‌های (۲۰۱۰-۲۰۰۱) پرداخته، که بیشتر به مباحث نظری پرداخته و دولت‌سازی آمریکایی و ایران را مقایسه کرده است. میرویس بلخی (۱۳۹۹)، در کتاب "ملت‌سازی آمریکایی، مقایسه عراق و افغانستان"، به‌صورت کلی به دولت‌سازی آمریکایی در عراق و افغانستان پرداخته است. این کتاب بیشتر توصیفی است و چگونگی حضور آمریکایی‌ها را در افغانستان و عراق مورد بحث قرارداده است. بررسی آثار پیشین نشان می‌دهد که پژوهش حاضر از چند جهت دارای تمایزهای بنیادین با مطالعات قبلی است. نخست، از نظر دورهٔ زمانی، این پژوهش به‌طور مشخص بر بازهٔ زمانی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ تمرکز دارد؛ دوره‌ای که به‌صورت فشرده به بررسی حکومت‌داری حامد کرزی و اشرف غنی اختصاص یافته است. دوم، از منظر محتوا، این پژوهش به واکاوی برخی از مهم‌ترین چالش‌های داخلی دولت- ملت‌سازی در افغانستان پرداخته است؛ از جمله مسائل مرتبط با فرهنگ، دین، نبود هویت ملی تعریف شده، جغرافیای سیاسی، فساد ساختاری و انحصار قدرت. این در حالی است که چنین ابعاد و مؤلفه‌هایی در اغلب مطالعات پیشین یا مغفول مانده‌اند یا به‌صورت سطحی به آن‌ها پرداخته شده است.

۲- مبانی نظری و مفهومی

۱- مفهوم دولت

در مورد مفهوم و ماهیت دولت تعریف یک‌دست وجود ندارد؛ لذا، با کثرت تعاریف روبه‌رو هستیم. در ساده‌ترین معنا دولت معادل با (state) است و در اصطلاح به مجموعهٔ گروهی از مردم اطلاق می‌شود که برای مدت طولانی در یک سرزمین معین زندگی کرده و یک قدرت فائقه بر آنان حکمروایی می‌کند (فاردقی، ۱۳۹٦: ۳). آن‌چه در ارتباط با مفهوم دولت قابل ذکر است، تمایز این مفهوم از دو مفهوم رژیم و حکومت و نیز کاربردهای متفاوت مفهوم دولت است. دولت در تعریف متعارف و پذیرفته شده به لحاظ حقوقی- سیاسی عبارت از پدیده‌ای است که شامل چهار عنصر است: سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت. اما مفهوم رژیم به مجموعه‌ای از قواعد، قوانین و هنجارهای بنیادین سیاست اطلاق می‌شود. به بیان دیگر، رژیم شامل اهداف درازمدت مربوط به آزادی و برابری جمعی است. این اهداف هم‌چنان ناظر بر این هستند که قدرت در کجا واقع و چگونه استفاده شود. این قواعد و هنجارها در قانون اساسی یک دولت درج و تجلی می‌یابد. در واقع قانون اساسی، نوع رژیم یک کشور را مشخص می‌سازد (خواتی، ۱٤۰۰: ۱). در زمینه دولت مدرن یا شیوه‌های دولت‌سازی نیز دو نوع نظریه وجود دارد که آن را می‌توان به نظریه‌های پیشینی و پسینی تقسیم‌بندی کرد:

الف) دولت‌سازی با نیروی درونی: بیش‌تر کشورهای اروپایی، به‌ویژه اروپای غربی، ایالات متحده آمریکا با خواست، تصمیم، اراده، مدیریت و ظرفیت درونی به دولت‌های کنونی رسیده‌اند.

ب) دولت‌سازی با نیروی بیرونی: اغلب از دولت‌های پسامنازعه، با کمک و هدایت کشورهای دیگر به دولت‌سازی پرداخته‌اند. آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به دولت‌سازی در اروپای غربی از جمله آلمان و نیز در شرق آسیا (ژاپن و کره جنوبی) همکاری و کمک کرد. حتی پروسه دولت- ملت در افغانستان پسا ۲۰۰۱ با مداخله و رهبری آمریکا و اتحادیه اروپا آغاز شد که هنوز با چالش‌های جدی مواجه است (خواتی، ۱٤۰۰: ۱). این کشورها به دلیل پایین بودن ساختارهای درونی، متأثر از عوامل بین‌الملل و بیرونی خواهند بود.

۱-۲- دولت- ملت‌سازی افغانستان

در گونه جدید دولت- ملت‌سازی‌ها که عمدتاً از دهه ۱۹۹۰ در بالکان، عراق و افغانستان شروع شد؛ در این مدل یک عامل خارجی وجود دارد و روند مداخله و در واقع برنامه‌ریزی از خارج هدایت می‌شود. این نوع مدل را می‌توان دولت- ملت‌سازی بین‌المللی یا دولت- ملت‌سازی از بیرون یا به تعبیر بدبینانه دولت‌سازی امپریالیستی نامید. در واقع در این مدل یک قدرت خارجی همراه با سازمان ملل متحد برای اعاده و ایجاد نظم مدنی و ایجاد یک ساختار و نهادهای حکومتی جدید در یک کشور جنگ‌زده و یا ناکام اشاره دارد (قوام، ۱۳۸۹: ۲۲۸). نمونه بارز این مدل را می‌توان در افغانستان مشاهده کرد. مدل دولت-ملت‌سازی افغانستان برخلاف مدل اروپایی و یا مدل از پایین به بالا، از نوع مدل آمریکایی است. دولت افغانستان بعد سال‌ها مبارزه با کمونیسم و از دل حکومت اسلامی به‌صورت جهشی یک شبه به لیبرال دموکراسی روی آورد. این مدل خواست مردم افغانستان نبود؛ بلکه از بیرون وارد افغانستان شد. نتیجه حملات القاعده در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا، منجر به استقرار صلح در افغانستان شد. در پنجم سپتامبر یک سلسله اقدامات بین‌المللی صورت گرفت که منجر به شکل‌گیری کنفرانس بن شد. کنفرانس بن، توافقی راجع به برقراری ترتیبات موقتی تا شکل‌گیری نهادهای دائمی دولتی صورت گرفت. کنفرانس بن یک توافق مهم سیاسی برای دولت- ملت‌سازی و تقسیم قدرت بود (شاران، ۱۳۹۵: ۲۸). آمریکا حمله به افغانستان را با هدف‌های همچون مبارزه با طالبان و القاعده، ایجاد ثبات و تقویت امنیت و دولت‌سازی توجیه کرد و تدابیر دولت موقت گرفته شد و در نهایت شرایط مورد نظر برای شکل‌گیری دولت دموکراتیک در کشور را فراهم ساختند. کنفرانس بن، برلین، لندن و توکیو، و نیز جلب توجه جامعه بین‌المللی برای تصویب قطعنامه‌های در کمک به‌بازسازی

افغانستان صادر گردید. توافق‌نامه بن در اواخر سال ۲۰۰۱، افغانستان را وارد برهه جدیدی از تاریخ خود ساخت. در واقع توافق‌نامه بن در پی ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی نمایندگی بود که بر اساس اصول آن باید هشت ماه پس از تصویب از طریق دولت انتقالی در سال ۲۰۰۲ و تصویب قانون اساسی جدید به مرحله اجرا درآید. هم‌چنین انتخابات ریاست جمهوری در اکتبر ۲۰۰٤ و برپایی انتخابات مجلس نمایندگان و شورای ولایتی در سپتامبر ۲۰۰۵ از عمده فعالیت‌های آمریکا، برای استقرار دموکراسی و دولت‌سازی در افغانستان بود (خلیلی، ۱۳۹٦: ۹).

البته این مسأله را نباید نادیده گرفت که پس از حادثه یازدهم سپتامبر و حمله نظامی آمریکایی‌ها به افغانستان، گام‌های خوبی در راستای دولت- ملت‌سازی برداشته شد (حیدری، ۱٤۰٤: ۲٤). برای اولین بار قانون اساسی مدرن بر محور مولفه‌های لیبرالیسم تدوین شد، ساختارهای سیاسی، بوروکراسی به‌روز و تفکیک قوای سه‌گانه که هر قوه دارای صلاحیت‌های مستقل بود، شکل گرفت. در قانون اساسی آزادی‌های اساسی شهروندان تعریف و مورد احترام قرار گرفت؛ آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و رسانه‌های آزاد، برابری و برابری حقوق همه شهروندان در پیشگاه قانون یک‌سان تعریف شده بود. بیش از ٤۳ کشور در افغانستان حضور داشت و اکثر سازمان‌های حقوق بشری فعالیت گسترده‌ای داشتند. کمیسیون حقوق بشر و نهادهای زیرمجموعه سازمان ملل که در عرصه حقوق بشر فعالیت می‌کردند، در زمینه‌های مختلف پروژه‌های زیادی برای تقویت جامعه و بالا بردن حقوق زنان و کودکان راه‌اندازی کردند. بیش از ۱۲۰ حزب سیاسی و بیش از هزار نهاد حقوق بشری و سازمان‌های اجتماعی به‌وجود آمد. سازمان ملل سالانه بیش از۱۰ میلیارد دلار برای بازسازی افغانستان بودجه تخصیص داد. سازمان ناتو و ایالات متحده آمریکا روی نظامیان کار کردند و به دنبال یک ارتش و نیروهای آموزش دیده قدرتمند بودند. میلیاردها دلار هزینه کردند. در تاریخ افغانستان این دوره یک دوره طلایی بود اما با خروج آمریکایی‌ها همه این نهادها از بین رفت و نظام جمهوری با عمر بیست ساله‌اش فروپاشید. این‌که چه عوامل داخلی باعث شد با این همه هزینه جامعهٔ جهانی و آمریکا، دولت- ملت‌سازی شکل نگیرد، ریشه در لایه‌های پنهان و ساختارهای پیچیده افغانستان دارد. در این پژوهش چالش‌های داخلی که در سقوط جمهوری نقش داشتند را به ترتب مورد بررسی و تبیین قرار می‌دهیم.

۲- فرهنگ سیاسی

احساس می‌شود یکی از مسائل مهمی که در طول تاریخ بر دولت‌سازی اثر داشته فرهنگ سیاسی است. بخش عمده چالش‌های دولت- ملت‌سازی و نهادینه نشدن نهادهای مدرن، ریشه در فرهنگ سیاسی دارد؛ چون فرهنگ سیاسی تعیین‌کننده نوع باور، کنش و واکنش افراد نسبت به نظام سیاسی است.

۲-۱- مفهوم فرهنگ سیاسی

مفهوم فرهنگ سیاسی را برای اولین بارگابریل آلموند در سال ۱۹٥٦ در علم سیاست به‌کار برد. وی همراه با سیدنی وربا در سال ۱۹٦۳، کتاب فرهنگ مدنی را منتشر کردند که در آن کتاب، مفهوم فرهنگ سیاسی را به‌صورت جزئی مطرح کردند. در واقع فرهنگ سیاسی را چنین تعریف کردند: فرهنگ سیاسی به‌معنای جهت‌گیری‌ها و گرایش‌های سیاسی افراد در رابطه با نظام سیاسی است؛ یا به‌عبارت بهتر، فرهنگ سیاسی عبارت است از نظام باورهای تجربه‌پذیر، سمبول‌ها و ارزش‌های است که پایه کنش سیاسی را شکل می‌دهد. از نظر وربا، فرهنگ سیاسی بین تجزیه‌وتحلیل خرد یعنی جنبه روانشناسی رفتار سیاسی فرد و تجزیه‌وتحلیل کلان یعنی جامعه‌شناسی ارتباط برقرار می‌کند. در واقع فرهنگ سیاسی می‌خواهد تجزیه‌وتحلیل رفتاری را در بررسی مفاهیم سیاسی مانند ایدئولوژی سیاسی، حاکمیت، مشروعیت، ملت و حکومت به‌کار برد (خواتی، ۱٤۰۱: ٥۱). در واقع ارزش‌های محوری و هویت ملی یک جامعهٔ با فرهنگ سیاسی حاکم برآن جامعه که شامل ارزش‌ها، هنجارها و سنت‌های مشترک مردم ارتباط دارد و ویژگی‌های فرهنگی می‌تواند در پارامترهای دولت- ملت‌سازی تعیین‌کننده باشند (میرمحمدی و دیگران، ۱۳۹٦: ۱۹٦). اگر به‌صورت واضح‌تر نقش فرهنگ سیاسی را در روند دولت- ملت‌سازی توضیح دهیم

لازمه‌اش تعریف دقیق از فرهنگ سیاسی است که در واقع فرهنگ به مجموعهٔ آداب، رسوم، باورها، ارزش‌ها و هنجارها گفته می‌شود که از گذشته به نسل حال و آینده انتقال یافته است. در افغانستان این باورها سنتی و قبیله‌ای است که نقش بسیار زیادی در عدم شکل‌گیری دولت- ملت‌سازی پسا ۲۰۰۱ دارند (سجادی، ۱۳۹۹: ٥٤). برای فهم و درک تأثیر فرهنگ سیاسی چه خوب است که اشاره‌ای به انواع فرهنگ سیاسی داشته باشیم:

۲-۲- انواع فرهنگ سیاسی

آلموند و وربا، با توجه به تحقیق‌های که در کشورهای مختلف داشته‌اند، سه نوع فرهنگ سیاسی را بر اساس ویژگی‌های فرهنگ سیاسی کشورها شناسایی نموده‌اند.

۲-۲-۱- فرهنگ سیاسی محدود

در فرهنگ سیاسی محدود جهت‌گیری‌های افراد نسبت به اهداف سیاسی فوق‌العاده ضعیف است. افراد تصور نمی‌کنند که می‌توانند در شکل‌گیری نظام سیاسی یا تحولات سیاسی نقش داشته باشند. افراد نسبت به نهادهای سیاسی کشور و نیز مسائل و تصمیمات ملی احساس وابستگی ندارند و در ذهن افراد تصویر روشن از نظام سیاسی شکل نگرفته است. در این فرهنگ با این‌که افراد در سطوح محلی در تصمیم‌گیری‌ها دخالت دارند، اما نمی‌توانند این تصمیمات و سیاست‌ها را به کل نظام سیاسی تعمیم دهند. در واقع در فرهنگ سیاسی محدود، مردم نمی‌توانند تحولات سیاسی را تبیین و تحلیل کنند و در مسائل کلان ملی نقش سازنده‌ای داشته باشند (خواتی، ۱۳۹۱: ۵۳). در افغانستان بخش باورهای مردم نسبت به نظام سیاسی از نوع باورهای فرهنگ سیاسی محدود است؛ اصلاً برای برخی از افراد افغانستان مهم نیست کی حکومت می‌کند، افراد درگیر زندگی خود هستند و بدون وابستگی به دولت، زندگی خود را ادامه می‌دهند.

۲-۲-۲- فرهنگ سیاسی تبعی

در این نوع فرهنگ سیاسی ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی داشته باشند و به آن علاقمند و یا از آن متنفر باشند؛ ولی به دلیل نبود نهادهای کارآمد و ضعف نظام سیاسی، افراد نسبت به نظام سیاسی دل‌سرد شده و از نظام سیاسی فاصله می‌گیرند. در چنین شرایطی، نخبگان سیاسی سخنگویان مردم قرار می‌گیرند و خواسته‌های مردم را با دولت به اشتراک می‌گذارند. در فرهنگ سیاسی تبعی مردم خود را کنشگر فعال در فرآیند سیاسی نمی‌پندارند و عملاً در زمره اتباع دولت تلقی می‌شوند. نمونه این نوع فرهنگ را می‌توان در افغانستان مشاهده کرد. در بیست سال گذشته به دلیل تقلب در انتخابات و فساد اداری گسترده، مردم نسبت به نظام جمهوری اسلامی افغانستان بدبین شدند؛ و از نظام سیاسی و مسائل مربوط سیاست دل‌زده شده بودند و تنفر نسبت به دولت و نخبگان سیاسی پیدا کرده بودند. نخبگان سیاسی سخنگویان مردم قرارگرفتند. از سوی دیگر نخبگان سیاسی در استخدام حکومت درآمده بودند و در نتیجه معامله مکرر نخبگان با حکومت، مشروعیت نظام سیاسی به‌طور کامل از بین رفت و نظام سیاسی پایگاه مردمی خود را از دست داد و در نهایت فروپاشید.

۲-۲-۳- فرهنگ سیاسی مشارکتی

در این فرهنگ سیاسی، مردم به‌طور نسبی در نهادهای سیاسی (طرح خواسته‌ها و تقاضاها) و نیز (دادها، استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها) نقش دارند و در قبال رفتار نخبگان سیاسی حساس‌اند و مسؤلین را وادار به پاسخگویی می‌کنند (سیمبر، ١٤٠٣: ٦). در کشورهای برخوردار این فرهنگ سیاسی، شهروندان از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند به نظام سیاسی کمک کنند و یا بر تصمیمات سیاسی نقش فعال و مؤثر داشته باشند؛ یعنی در واقع، افراد در این نوع فرهنگ سیاسی ناظر بر عمل‌کرد دولت‌ها و نظام‌های سیاسی هستند. در فرهنگ سیاسی مشارکتی، شهروندان احساس نزدیکی و وابستگی به نظام سیاسی دارند و خود را عضو جامعه بزرگتری تعریف می‌کنند و انتظار بیشتری نسبت به نظام سیاسی دارند.

در واقع مؤلفه‌های ملی، اقتدار ملی، منافع ملی، امنیت ملی، افتخار ملی برای شهروندان مهم ارزیابی شده و دولت را سازمان مشروع برای تحقق اهداف سیاسی خود می‌پندارند (صالحی، ۱۳۸۷: ٤٨).

۲-۳- ویژگی‌های فرهنگ سیاسی افغانستان

فرهنگ حاکم در افغانستان، فرهنگ سیاسی سنتی و قبیله‌ای با ساختار قومی است که حاوی ویژگی‌های است که در ذات خود ضد انکشاف و توسعه هستند و همیشه در برابر تحول و دولت- ملت‌سازی مقاومت می‌کنند. این ویژگی‌ها به شرح ذیل بیان می‌شوند:

۲-۳-۱- فرهنگ شفاهی

در فرهنگ شفاهی و غیرمکتوب، افراد در قبال رفتار و کارکردهای خود مسئولیت ندارند. در این فرهنگ برخورد با مسائل سیاسی و اجتماعی نه بر اساس ضوابط و مقررات بلکه برمبنای تمایلات و علائق شخصی صورت می‌گیرد. فرهنگ شفاهی در ذات خودش ضد توسعه و ترقی است؛ زیرا یکی از خصوصیات این فرهنگ عدم پاسخگویی دولت‌مردان و افراد در قبال رفتارهای خویش می‌باشند. در فضای عدم مسئولیت‌پذیری امکان قانونمندی و یا دولت- ملت‌سازی به‌وجود نمی‌آید؛ چون در این فرهنگ شایسته سالاری و حاکمیت قانون در عرصه عزل و نصب افراد از سوی دولت‌مردان نه برمبنای اسناد قانونی و مقررات نافذه، بلکه از طریق تعامل شخصی و به‌صورت گفتاری صورت می‌گیرد (سجادی، ۱۳۹۱: ۲٤۲). به‌طور مثال با یک تماس تلفنی می‌توان یک اداره بزرگ را متحول ساخت و یا کاری که غیرقانونی است را انجام داد و در قبال آن‌چه انجام داده هیچ‌گونه مسئولیتی را گردن نگرفت. از سوی دیگر هیچ‌گونه سندی برجای نمی‌گذارد.

۲-۳-۲- فرهنگ شخص‌گرا

دومین ویژگی فرهنگ سیاسی افغانستان، فرهنگ شخص‌گرا است نه شخصیت‌گرا؛ این سخن به این معنا است که در جامعهٔ افغانستان جایگاه و منزلت اجتماعی افراد نه بر اساس دانش، تخصص و اندیشه‌های وی، بلکه بر اساس شخص و موقعیت خانوادگی و پایگاه اجتماعی او مورد قضاوت قرار می‌گیرد. در واقع در این نوع طرز تلقی و فرهنگ، دانش و مهارت‌های فردی افراد از اهمیت جدی برخوردار نیستند؛ بلکه نسبت خانوادگی و پایگاه قومی وی، تعیین‌کننده است (سجادی، ۱۳۹۱: ۲٤۳). در چنین جامعه‌ای با چنین باورهای جا افتاده، دولت- ملت‌سازی نمی‌تواند نهادینه شود.

۲-۳-۳- فرهنگ مطلق‌گرا

در فرهنگ سنتی قبیله‌ای حاکم در افغانستان، تفاوت و تمایز در داوری‌ها و برخوردها، بسیار کمرنگ و خاکستری است. در افغانستان داوری در قبال دیگران، افراد، همکاران، رقبا و حتی شخصیت‌های فکری سیاسی با دید مطلق‌گرایانه و یک طرفه صورت می‌گیرد. یعنی در این جامعه افراد، مسائل و موضوعات سیاه و سفید ارزیابی می‌شوند. در واقع یا دوستی مطلق وجود دارد و یا دشمنی. قضاوت و پیش‌داوری مطلق‌نگرانه باعث می‌شود که بین موارد تفاوت گذاشته نشود. در عرصه سیاست به‌طور واضح مرز موضع‌گیری‌ها بین دوستی و دشمنی مطلق ترسیم می‌گردد. این تفکر اصل نسبی‌گرایی را در سیاست به حاشیه می‌کشاند. چنین باور و تلقی در جامعه با دولت مدرن و ملت واحد، سازگاری ندارد. چون در این فرهنگ افراد و کارگزاران سیاسی مایل به توزیع قدرت و منابع در سطح کشور نیستند. از سویی در این فرهنگ نوع تعامل، تفاهم و احترام به دیدگاهای رقیب وجود ندارد (سجادی، ۱۳۹۱: ۲٤٤).

۲-۳-٤- فرهنگ نسب‌گرا

در افغانستان هویت برمبنای اشتراکات خونی و قبیله‌ای تعریف و مشخص می‌گردد. در این وضعیت جامعه، فاقد هویت جمعی و فراگیر می‌باشد. بحران هویت و یا چندپارچگی هویت جمعی از خصوصیات رایج جامعه افغانستان است. در حوزه سیاست سخن از هویت ملی در حد هویت‌های ذره‌ای و خرده‌هویت‌های قومی- قبیله‌ای تقلیل پیدا می‌کند. از سوی دیگر جامعه افغانستان دچار ظهور و بروز بحران هویت‌های اجتماعی است. در واقع کارگزاران سیاسی و افراد، بیشتر ملت خود را در آینه قومی و قبیله می‌بینند. در چنین شرایطی سخن از منافع ملی، اقتدار ملی، رفاه و حاکمیت ملی با ابهامات جدی روبه‌رو است. وقتی از منافع ملی سخن به میان می‌آید، به‌صورت ناخودآگاه منافع قوم و قبیله خاصی به جای هویت کلان ملی تصور می‌شود (سجادی، ۱۳۹۱: ٢٤٤). چنین نگاهی به سیاست، روند دولت- ملت‌سازی پسا ۲۰۰۱ را به شکست روبه‌رو ساخت.

۲- دین و دولت- ملت‌سازی در افغانستان

دین به‌عنوان یک نهاد اجتماعی نقش بارزی در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانستان داشته است؛ در طول حیات سیاسی جامعه افغانستان، نهاد دین بیشترین تأثیرگذاری را در تحول و دگرگونی جامعه ایفا نموده است (سجادی، ۱۳۹۱: ۱۱۰). اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان را مسلمانان تشکیل می‌دهند. شاید کم‌تر از یک درصد غیرمسلمان در افغانستان باقی مانده باشد. اقلیت‌های دینی به دلیل قوانین و قرائت‌های جزم‌گرایانه دینی از افغانستان رفتند (سیمبر، ١٤٠١: ٦). به همین منوال است که دین نقش محوری در شکل‌دهی هویت فردی و جمعی مردم افغانستان داشته است.

در کشوری با ساختار اجتماعی قبیله‌ای که متشکل است از اقوام، قبایل و مذاهب متنوع که این تنوع فرهنگی و اجتماعی، همراه با نفوذ گسترده دین در زندگی مردم یکی از عوامل اصلی پیچیدگی فرآیند دولت- ملت‌سازی در این کشور بوده است. دین، به‌خصوص اسلام، نه‌تنها باورها، ارزش‌ها و هویت مردم را شکل داده، بلکه در بسیاری از ادوار تاریخ افغانستان نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست و قدرت محلی ایفا کرده و به‌عنوان یک مانع فراروی روند دولت- ملت‌سازی و یا مدرنیزه‌سازی و ایجاد نهادهای دولتی مدرن عمل کرده است (Barfield, 2010: 195-201). در این مبحث تلاش می‌شود نقش دین را به‌عنوان فکت اجتماعی در دوره‌های مختلف به‌ویژه در دو دهه اخیر تبیین نمایم: برای نخستین بار امان‌الله خان آهنگ توسعه و نوسازی را با هدف مدرنیزه کردن افغانستان، نواخت. وی، تلاش کرد قوانین مدرن وضع کند و نهادهای دولتی را تقویت نماید (Dervishi, 2012: 153-157). اما حکومت امانی با مقاومت شدید علما و روحانیون سنتی روبه‌رو شد. در مناطق قبیله‌ای، مردم حکومت او را مخالف شریعت اسلام و سنت نبوی می‌دانستند و در نهایت علیه آن قیام سرتاسری شکل گرفت و با فشارهای مذهبی و باورهای قبیله‌ای حکومت امان‌الله خان سقوط کرد (Barfield, 2010: 234-240). دومین تأثیر دین را می‌توان در برابر نظام‌های کمونیستی و مبارزه با اتحاد جماهیر شوروی دید؛ اگرچه جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی در یک رقابت بزرگ یعنی جنگ سرد مورد مطالعه قرارداد اما آن‌چه که باعث شد مردم افغانستان علیه اتحاد جماهیر شوروی سرتاسری قیام کردند ریشه در باورهای دینی داشت. مردم افغانستان احساس می‌کردند نظام‌های کمونیستی در مغایرت با ارزش‌های اسلامی است و برای حفظ ارزش‌های اسلامی علیه شوروی جنگیدند. آن‌چه که به‌عنوان محور وحدت مردم افغانستان عمل کرد باورهای دینی بود (Rashid, 2002: 92-98). سومین تأثیرگذاری دین را می‌توان در بیست سال گذشته در نظام جمهوری اسلامی افغانستان که پس از سال ۲۰۰۱ شکل گرفت، دید. مهم‌ترین عامل اجتماعی که به‌عنوان موانع فراروی روند دولت- ملت‌سازی پسا ۲۰۰۱ عمل‌کرد، دین و باورهای دینی بود. در دوره اول حکومت حامد کرزی، مردم افغانستان حاضر نبودند دخترهای خود را به مکتب و دانشگاه بفرستند و حتی با تشویق سازمان‌های بین‌الملل و کمک‌های سازمان یونیسف و سازمان ملل، مردم افغانستان اهمیت علم و دانش بشری را درک نکرده بودند و در حکومت اشرف غنی و عدم

مشروعیت حکومت وی، فعالیت‌های ضدحکومتی بیشتر شد و مردم نسبت به روند دولت- ملت‌سازی بدبین‌تر شدند. در بسیاری از ولایات گروه‌های مذهبی و روحانیت محلی در امر تطبیق و اجرای قوانین مخالفت می‌کردند (Giustozzi, 2012: ۱۴۳-۱۴۸). باورهای دینی و قرائت جزم‌گرایانه از دین موجب شده که مردم افغانستان در برابر هر پدیده جدید واکنش نشان دهند و یا پدیده‌های مدرن بشری را با باورهای دینی قبیله‌ای خود مورد سنجش قرار دهند و اگر با باورهای دینی قبیله‌ای سر سازش نداشته باشند، مقاومت می‌کنند. مسائلی مانند حضور فعال زنان در عرصه اجتماعی، سیاسی یا آموزش دختران، برابری حقوق زنان با مردان از مواردی بودند که در مغایرت با باورهای دینی مردم قرار داشت و نظام جمهوری را به‌عنوان پدیده غربی تلقی می‌کردند. از همین جهت بود برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی افغانستان کمر بستند و در ابتدا با تبلیغ و تخریب فعالیت می‌کردند اما به تدریج به کنش مسلحانه متوسل شدند و در فرجام نظام جمهوری با تمام امکانات فروریخت.

۳- هویت ملی

پیش از این‌که به چرایی عدم شکل‌گیری هویت ملی در افغانستان اشاره شود لازم است به لحاظ نظری به مفهوم هویت و تعریف آن پرداخته شود. واژه هویت ملی مشمول دو سازه مهم است: ۱) هویت ملی باید به‌عنوان شکل ویژه‌ای از هویت مورد توجه قرار گیرد، یعنی تعریف از این واژه براساس تفاوت بین هویت فردی و جمعی است که در شکل دادن به فهم ما از تعلق خاطر لازم خواهد بود؛ ۲) همان‌گونه که درباره هویت ملی صحبت می‌کنیم، آن را به مفهوم ملت ارجاع می‌دهیم. دانشنامه فلسفه استنفورد هویت را چنین تعریف می‌کند، «ویژگی‌های که شما را به‌عنوان یک شخص منحصربه‌فرد می‌سازد و از دیگران متمایز می‌کند» (نوروزی، ۱۴۰۰: ٦٦). در واقع هویت مجموع ویژگی‌ها و تعلقاتی است که از یک‌سو موجب تعریف "خود" و از سوی دیگر باعث تفاوت و تمایز در برابر "دیگری" تعریف می‌شود (قیصری و دیگران، ۱۴۰۰: ۵). با فراتر رفتن از هویت فردی به هویت جمعی و در نتیجه نگاه به مفهوم هویت ملی تعریف پیچیده‌تر خواهد شد. به این معنا که این‌جا دیگر بحث بر سر یک فرد نیست، بلکه درباره تعیین خصوصیات مرکزی یک جمعیت است. بنابراین هویت جمعی می‌تواند به‌عنوان موقعیت یک اجتماع در مقابل دیگران فهم شود. بر این اساس ملت را می‌توان به‌عنوان یک انبوه گسترده از افرادی که به‌شدت به یکدیگر وابسته به زبان، تاریخ مشترک و یا جمعیت منحصربه‌فرد شکل می‌دهند، در نظر گرفت. آنتونی اسمیت، هویت ملی را چنین تعریف می‌کند: «هویت ملی شامل یک فضای اجتماعی مشخص و قلمرو تعریف شده است که اعضای جامعه خود را با آن معرفی می‌کند و به آن احساس تعلق دارند» (نوروزی، ۱۴۰۰: ٦٧). در واقع هویت ملی بالاترین سطح هویت جمعی است که بیشتر ناظر بر درونی کردن هویت جمعی جامعه از سوی فرد است؛ یعنی، فرد در فرآیند جامعه‌پذیری، هویت ملی را با تمام ابعادش درونی و آن را جزئی از شخصیت خویش می‌داند. از طریق درونی کردن هویت ملی است که فرد به تشابهات ملی و شهروندی خود پی می‌برد و نوع دلبستگی و تعهد به جامعه را در خود احساس می‌کند (مومینی و دیگران، ۱۴۰۰). اما هویت ملی در افغانستان شکل نگرفته است.

۳-۱- چالش‌های هویت ملی در افغانستان

مردم افغانستان با وجود این‌که در یک سرزمین واحد و معین زیست دارند، اما احساس کینه و نفرت نسبت به همدیگر، همواره سایه سنگینی بر فضای زندگی‌شان داشته است. واقعیت این است که مردم این قلمرو هیچ‌گاه فضای امن و مطمئنی را برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تجربه نکرده‌اند، در واقع افغانستان امروز، فاقد هویت و دچار بحران هویت ملی است. فرهنگ‌های بومی، سنت‌ها و هویت‌های قومی‌اند که شالودهٔ تشخصات و تمایزهای افراد و اشخاص را تعیین می‌کند. عصبیت، باورها و سنت‌های قومی، به‌جای این‌که احساس وابستگی و ارزش‌های مشترک فراقومی را تولید نمایند، به‌صورت طبیعی احساس از هم‌گریزی و با هم‌ستیزی را تقویت می‌کند؛ که در نهایت ناسیونالیسم قومی را رنگین‌تر ساخت (خلیلی، ۱۴۰۱:

٤٥-٤٦). این واقعیت جامعهٔ افغانستان است. برای تبیین این مسأله تلاش می‌شود به چالش‌های که مانع دولت- ملت‌سازی پسا ۲۰۰۱ و عدم شکل‌گیری هویت ملی شده‌اند، پرداخته شود.

۳-۱-۱- نام افغانستان

بسیاری از مردم و اقوام افغانستان در دو دهه اخیر با نام افغانستان مخالف بودند و معتقد هستند که این نام نمی‌تواند از تمام مردم افغانستان نمایندگی نماید. افغانستان کشوری است که اقوام و فرهنگ‌های مختلف در آن زندگی می‌کنند. پس نباید نام کشوری که دارایی تنوع قومی و چندفرهنگی است، نام قومی را برآن نهاد. نام افغانستان برای اولین بار به‌طور رسمی در معاهده لاهور در سال ۱۸۳۸ میان سیک‌ها، شاه شجاع و دولت بریتانیا به‌کار رفت، اما در سال ۱۸۸۰ در دوران حکومت‌داری عبدالرحمن، توسط بریتانیا دولت بنام افغانستان شکل گرفت. از همان زمان، عبدالرحمن با مشورت بریتانیایی‌ها دست به پاک‌سازی قومی زد و تلاش کردند که دولت‌سازی را برمبنای قوم پشتون آغاز نمایند. برمبنای همین تفکر بود که در شمال افغانستان برای پشتون‌ها زمین توزیع کرده و زمین‌های اقوام غیرپشتون را برای پشتون‌ها مصادره کردند. با پشتیبانی حکومت مردم پشتون به مناطق غیرپشتون انتقال داده می‌شدند و مردم بومی آن مناطق را به قتل می‌رساندند، املاک و دارایی‌های آن‌ها را غصب و میراث‌های فرهنگی آنان را نابود و از بین می‌بردند و هر کسی صدایش را بلند می‌کرد، زندانی یا به قتل می‌رسید. مناطق مرکزی هزاره نشین را کوچاندن و زمین‌های آنان را به پشتون‌ها دادند. این‌گونه بود که سرزمینی که به‌نام خراسان یاد می‌شد، به قومی و ساکنان خاصی نسبتی نداشت و همه اقوام را شامل می‌شد، به افغانستان تبدیل شد. افغانستان نام قومی است که در گذشته به مناطق پشتون نشین میان مرز خراسان و پنجاب اطلاق می‌گردید که اکنون در خاک پاکستان موقعیت دارد. در نتیجه واژه افغانستان و ملحقات آن، به‌عنوان نام رسمی برای سرزمینی که اکنون افغانستان خوانده می‌شود، گذاشته شد (صدر، ١٤٠١: ١٨٥- ١٨٦). چنین نام‌گذاری در قلمرو ناهمگون قومی با داشتن تنوع فرهنگی که هر ولایت و شهر به شهر دیگر تفاوت ماهوی و شکلی دارد از پوشیدن لباس تا طرز تفکر، آداب، رسم و شیوه زندگی، نمی‌تواند راه را برای همگونی فرهنگی و هویت ملی هموار سازد و دولت- ملتی شکل بگیرد که همه مردم آن سرزمین از حقوق و مزایایی یک‌سانی برخوردار باشند (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۲۸). بدین لحاظ، نام افغانستان خود محور منازعه تلقی می‌شود و هیچ‌وقت اقوام غیرپشتون به این نام احساس تعلق پیدا نکرده‌اند. بخش عمده این عدم تعلق در سیاست‌های تبعیض‌آمیز قوم حاکمان این کشور داشته است که اکثراً از قوم پشتون بوده‌اند. این حاکمان نتوانستند قانونی را اعمال کنند که حقوق همه اقوام و ساکنان این قلمرو را تأمین کنند و یا نگاه همه شمول داشته باشند. برعکس هدف این حاکمان، حذف حقوق و ارزش‌های فرهنگی اقوام دیگر بوده است. با این سیاست، دولت- ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱ به بن‌بست مواجه شد.

۳-۱-۲- زبان ملی

زبان یکی دیگر از عناصر اصلی هویت ملی در امر تحکیم دولت- ملت‌سازی به‌شمار می‌رود که با کارکردهای چندلایه و چندوجهی خود زمینه بارور شدن ارزش‌های ملی مشترک را تقویت و گسترش می‌دهد. اما در افغانستان، زبان به‌عنوان عامل گسست و بیگانگی میان اقوام عمل کرده است. به این معنا که تعدد زبانی موجود در جامعه به چندگانگی ملی منجر شده و زبان‌های متفاوت نماد تشخیص و تمایز قومی و گاهی حتی نشانه تعصب نژادی شناخته می‌شوند. در افغانستان دو زبان اصلی و رسمی وجود دارد که به‌مثابه دو معیار تمایز فرهنگی در عرصه ملی ایفای نقش کرده‌اند: "زبان پشتو" زبانی است که قوم پشتون را از سایر اقوام متمایز می‌کند و عنصر مهم در پیوستگی فرهنگی- قومی و عامل مؤثر تفکیک سیاسی جامعه پشتون قرار گرفته است. "زبان فارسی" زبان مادری دو قوم بزرگ تاجیک و هزاره است، اما اکثریت مردم افغانستان با آن سخن می‌گویند (فرجی‌راد و همکاران، ۱۳۹۰). اما حاکمان از قدرت و دامنه زبان فارسی هراس داشته‌اند و می‌دانند که زبان فارسی زبان وصل تمام اقوام ساکن در جغرافیای افغانستان است؛ به جای این‌که به‌عنوان نقطه قوت ارزیابی شود همواره، حاکمان

پشتون تلاش کرده‌اند این زبان را به حاشیه بکشانند و با گویندگان این زبان به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم برخورد نمایند و سیاست حذف زبان فارسی به‌صورت خستگی‌ناپذیر تاکنون ادامه دارد. حذف زبان فارسی ابتدا از تابلوهای ادارات و مدارس به‌بهانه کم کردن تزاحم تصویری تابلوها بود و حتی در دوره حکومت اشرف غنی در اسناد ثبت احوال کشور به‌عنوان زبان "خارجی" معرفی و ثبت شد. این نه یک اتفاق و یک امر ناسنجیده و خودسرانه، بلکه بخشی از نقشه‌ای است که گام به گام عملی می‌شود. اکنون استدلال می‌کنند که زبان ملی افغانستان "دری" است، در حالی‌که "دری" و «فارسی» نام یک زبان است. تصور دارندگان قدرت این است که «دری» زبانی دیگری است و «فارسی» زبانی دیگر، به این وسیله همه سوابق به‌نام زبان فارسی از فارسی‌زبانان افغانستان گرفته می‌شد و افتخاراتی که با این نام پیوند خورده‌اند از دسترس این فارسی‌زبانان که اینک دری‌زبانان نامیده می‌شدند، خارج می‌شود. افزون بر آن، فارسی‌زبانان افغانستان از تعامل با دیگر فارسی‌زبانان جهان باز می‌ماندند (کاظمی، ۱۳۹۹: ٦-۸). از این طریق تلاش صورت گرفت تا دامنه نفوذ و گویندگان این زبان را محدود سازنند؛ در نتیجه، در حال حاضر مسأله زبان، محور منازعه است.

۳-۱-۳- تاریخ مشترک

لازمه دولت- ملت‌سازی در هر کشور داشتن تاریخ مشترک و حافظه تاریخی است. دولت- ملت‌سازی در جوامع چندقومی مانند افغانستان یکی از پیچیده‌ترین فرآیندهای سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شود و تاریخ مشترک به‌مثابه یکی از فاکتورهای اصلی هویت ملی، نقش مهم در هم‌گرایی و انسجام ملی دارد. مفهوم تاریخ مشترک نه‌تنها بیانگر مجموعه‌ای از وقایع گذشته است، بلکه ابزاری برای بازسازی حافظه جمعی و تقویت مشروعیت سیاسی دولت‌ها نیز محسوب می‌شود. به بیان بندیکت اندرسون، ملت‌ها "اجتماعات خیالی" هستند که اعضای آن‌ها، حتی بدون آشنایی مستقیم با یکدیگر، خود را در پیوندی مشترک می‌بینند و این پیوند به‌طور قابل‌توجهی از طریق تاریخ مشترک و ارزش‌های ملی مشترک شکل می‌گیرد (Anderson, 2006: 199). در جوامع چندقومی و چندهویتی مانند افغانستان، تاریخ مشترک نقشی در فرآیند دولت- ملت‌سازی می‌تواند داشته باشد. به این معنی که تاریخ مشترک می‌تواند وسیله‌ای برای همبستگی و ایجاد هویت ملی مشترک باشد؛ اما به تعبیر بارفیلد، افغانستان به دلیل ساختار اجتماعی قبیله‌ای و تنوع قومی، همواره با چالش ایجاد هویت ملی واحد مواجه بوده و "نبود توافق بر سر یک روایت تاریخی مشترک" از عوامل مهم ناکامی در روند دولت‌سازی در این کشور بوده‌است (Barfield, 2010: 312). از منظر نظری، تاریخ مشترک زمانی می‌تواند در خدمت دولت- ملت‌سازی قرارگیرد که به جای تأکید بر روایت‌های تفرقه‌انگیز، بر تجارب مشترک، همچون مقاومت در برابر اشغال خارجی، تلاش برای استقلال و نمادهای فرهنگی فراگیر تأکید کند. برای نمونه، مبارزات مردم افغانستان علیه استعمار بریتانیا در قرن نوزدهم یا مقاومت در برابر شوروی در دهه ۱۹۸۰، ظرفیت بالایی برای تبدیل شدن به تاریخ مشترک داشت. اما مشکل اساسی زمانی پدید می‌آید که این وقایع از سوی گروه‌های مختلف، از زاویه قومی یا ایدئولوژیک متفاوت روایت می‌شوند و بدین ترتیب، به‌جای ایجاد وحدت، شکاف‌های اجتماعی را تشدید می‌کنند (Rubin, 2002: 45-47). افزون بر این، تاریخ مشترک می‌تواند به‌عنوان سرمایه نمادین برای تقویت مشروعیت دولت به‌کار رود. در بسیاری از کشورها، دولت‌ها با بازخوانی و بازنمایی تاریخ، تلاش کرده‌اند تا تصویری از وحدت و پیوستگی ملی ایجاد کنند. اما در افغانستان هیچ‌گاهی تاریخ مشترک شکل نگرفت که مردم افغانستان احساس کنند که تاریخ افغانستان متعلق به همه مردم افغانستان است یا این‌که، احساس و درد مشترک داشته باشند؛ بلکه تاریخ افغانستان محرومیت و وقایع تلخ گذشته را بیشتر به نمایش گذارده است که به جای این‌که زمینه وحدت و انسجام را مساعد سازد، تنفر و عصبیت را در میان مردم افغانستان تشدید کرده است. این مسأله موجب شده، دولت- ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱ شکل نگیرد.

۳-۱-٤- سرود ملی

در افغانستان سرود ملی، ملی خوانده نمی‌شد. اقوام غیرپشتون سرود ملی دوران جمهوری اسلامی افغانستان را سرود قوم پشتون و ارزش‌های پشتونیسم می‌دانستند و اکثر مردم افغانستان نمی‌فهمیدند که معنایش چیست چون به زبان پشتون بود و اقوام و مردم ساکن در قلمرو افغانستان زبان پشتون را نمی‌فهمند. درحالی‌که سرود ملی باید به زبان ملی باشد تا تمام شهروندان معنایش را بفهمند و احساس تعلق کنند؛ زیرا سرود ملی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نمادهای هویت شهروندان، نقشی بنیادین در فرآیند دولت- ملت‌سازی ایفا می‌کند. این نماد فرهنگی و سیاسی، علاوه برآن‌که ارزش‌ها، تاریخ و آرمان‌های مشترک یک جامعه را بازتاب می‌دهد، بیشتر بازتاب‌دهنده فرهنگ قومی بود و هیچگاه به‌عنوان نماد ملی که زمینه‌ساز ایجاد همبستگی اجتماعی و تقویت‌کننده احساس مشترک یک "ملت" باشد، تعریف نشد.

۳-۱-٥- پرچم ملی

همان‌گونه که سرود ملی از همه مردم افغانستان نمایندگی نمی‌کرد، پرچم ملی نیز در افغانستان مورد اختلاف است که اکثر مردم افغانستان پرچم سه رنگ جمهوریت را به‌عنوان نماد ملی تلقی نمی‌کردند. در حالی‌که پرچم ملی یکی از نمادهای هویتی و سیاسی است که در فرآیند دولت- ملت‌سازی نقشی کلیدی دارد. این نماد نه‌تنها نشان‌دهنده استقلال و حاکمیت یک کشور است، بلکه بیانگر تاریخ، ارزش‌ها و آرمان‌های مشترک شهروندان افغانستان به حساب می‌آید. اقوام و جریان‌های حزبی پرچم سه رنگ افغانستان را به‌عنوان مؤلفه وحدت‌بخش نمی‌پنداشتند. از همین جهت بود که مجاهدین پرچم جهاد را به‌عنوان نماد می‌دانستند و طالبان پرچم مخصوص خود را داشتند و بقایای کمونیستی به پرچم رژیم‌های کمونیستی وفادار بودند. در نهایت پرچم رژیم جمهوری اسلامی افغانستان در دو دهه گذشته به‌عنوان ارزش و سمبول ملی باشد، جا نیفتاد تا این‌که به‌عنوان نماد اقتدار مردم افغانستان تلقی شود.

٤- جغرافیای سیاسی

جغرافیای سیاسی افغانستان یکی دیگر از عوامل مهم و تأثیرگذار در عدم شکل‌گیری فرآیند دولت- ملت‌سازی افغانستان است. این جغرافیا همواره به‌عنوان کانون بحران و منازعه میان قدرت‌های بزرگ عمل کرده است. اگر به تاریخ ژئوپلیتیک افغانستان نظری بیاندازیم درمی‌یابیم که ژئوپلیتیک افغانستان به‌عنوان یک منطقه حایل در بین دو ابرقدرت هندی بریتانیایی و روسیه تزاری شکل گرفته و ضربات سنگینی را متقبل شده است. در دوران جنگ سرد نیز این کشور با موقعیت ژئوپلیتیکی خود محور رقابت شدید آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت (تمنا، ۱۳۷۸: ۱۰۰). اگر به لحاظ نظری در مورد جغرافیای سیاسی افغانستان نظر بیفکنیم جزء نظریه هارتلند میکندر به حساب نمی‌آید؛ اما، با توجه به چینش و آرایش قدرت‌های پیرامون افغانستان، موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور به‌عنوان هارتلند نوین تلقی می‌شود. از یک سو منابع وافر طبیعی افغانستان، مانند اورانیوم، لیتیوم، طلا، نفت، گاز و انواع سنگ‌های قیمتی و از سوی دیگر به‌عنوان چهارراه ترانزیتی منطقه و حلقه وصل آسیای مرکزی با جنوب آسیا است؛ این جغرافیا به‌جای این‌که مزیت باشد، به‌عنوان تهدید عمل کرده است. در واقع افغانستان به دلیل موقعیت راهبری طی سال‌های متمادی کانون رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده و نتوانسته است خود را از کانون رقابت کنار بکشد (حیدری، ١٤٠٤: ٢٢٩). تحولات چند دهه اخیر در منطقه نشان می‌دهد که اهمیت استژاتژیک افغانستان، برای قدرت‌های بزرگ همچنان محفوظ است (رحیمی ، ۱۳۸۷: ٦). از سوی دیگر نه با قدرت هژمون، تعامل و پیمان امنیتی بلندمدت انعقاد کرده که در سایه قدرت هژمون امنیت و ثبات خود را حفظ نماید و نه دولت افغانستان توانسته است به‌صورت مستقل این جغرافیا را در سیطره خود داشته باشد. در واقع سیاست بیگانه‌ستیزی موجب شده قدرت‌های بزرگ، سیاست بلندمدت را در قبال افغانستان اتخاذ نکنند و همیشه نگاه گذرا به این کشور داشته باشند. نمونه این

سیاست را می‌توان در بیست سال پسین با حضورآمریکایی‌ها مشاهده کرد. آمریکایی‌ها نگاه بلندمدت به افغانستان داشتند اما عدم همکاری کارگزاران سیاسی افغانستان و همراهی مردم باعث شده که نگاه آمریکایی‌ها در مورد افغانستان و آینده این کشور تغییر کند. از یک طرف حفظ جغرافیایی افغانستان برای آمریکایی‌ها مهم بود اما از سوی دیگر، عدم همکاری و حس بیگانه‌ستیزی مردم افغانستان موجب می‌شد که ایالات متحده آمریکا دنبال جایگزین باشد. آمریکا خوب درک کرده بود نظام جمهوری به دلیل عدم مشروعیت و فقدان کارآمدی نمی‌تواند منافع منطقه‌ای آمریکا را تأمین نماید و قدرت‌گیری طالبان ریشه در همین سیاست دارد. در نتیجه جغرافیای سیاسی افغانستان، به‌عنوان کانون منازعه در منطقه عملکرده است و این مسأله باعث شده که روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱ شکل نگیرد و نظام‌ها و رژیم‌ها متغییر باشند.

۵- جغرافیایی فرهنگی

یکی از عناصری که در روند دولت- ملت‌سازی مهم است و زمینه را برای دولت مدرن مساعد می‌سازد، جغرافیای فرهنگی و انسانی است. شکل‌بندی‌های جغرافیای انسانی، چگونگی استقرار گروه‌های اجتماعی و فرهنگی و نیز مکانیسم بهره‌وری از آن نقش مهمی در محقق شدن این روند دارد. انعکاس عوامل جغرافیایی را می‌توان در زندگی اجتماعی، روابط سیاسی و الگوهای رفتاری بین‌المللی مشاهده کرد. افغانستان کشور کوهستانی است، ویژگی اصلی موقعیت جغرافیایی این کشور، وجود کوه‌های بلند و دره‌های عمیق، ساختار نامنظم و آب‌وهوای خشک بدون جنگل و علف، بر نوع رفتار انسان‌های این کشور اثرگذاشته است (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۲). این جغرافیای خشک به قول منتسکیو، تأثیر زیادی بر وضعیت جسمانی و خلق‌وخوی انسان دارد (اغلو، ۱۳۹۲: ۸۸). اگرچه در ساختار جغرافیایی افغانستان سازه‌های ریخت‌شناسانه زیادی وجود دارد، اما واقعیت‌های محیط اجتماعی در پیوند با شاخص‌های جغرافیایی منطقه‌ای افغانستان، جلوه‌های از ژئوپلیتیکی پیچیده و پرمنازعه‌ای را منعکس می‌سازد. هریک از شاخص‌های جغرافیایی افغانستان می‌تواند بر ساختار اجتماعی و کنش سیاسی شهروندان اثر بگذارد. علاوه بر آن راه‌های صعب‌العبور این کشور میان ولایات و شهرهای موجب شده که بافت جمعیتی و فرهنگی شکل نگیرد و مردم افغانستان نسبت به یکدیگر احساس همدلی نداشته باشند. به‌طور مثال، یک فرد بدخشانی با یک جلال آبادی حس شهروندی ندارد و یا یک جلال آبادی با یک فرد بامیانی احساس تعلق ندارد. همین‌گونه همه مردم افغانستان نسبت به‌هم احساس بیگانگی دارند و انگار غریبه‌اند. در حالی‌که یکی از عواملی که دولت- ملت‌سازی را تقویت می‌کند بافت جمعیتی و حس مشترک، منافع مشترک و درد مشترک است. از سوی دیگر سیاست‌های قومی در بیست سال گذشته موجب شد که این فاصله بیشتر شود و مردم نسبت به یکدیگر کینه داشته باشند و حس جدایی‌طلبی و تجزیه‌طلبی تبدیل به گفتمان ملی شود.

٦- فساد اداری

بر اساس درجه‌بندی‌های جهانی، افغانستان در یک دهه اخیر جزء سه کشور فاسد جهان طبقه‌بندی شده است. به نظر می‌رسد پدیدهٔ فساد تبدیل به هیولای مهارناپذیری شده بود که دولت و شرکای بین‌المللی افغانستان نیز قادر به مهار آن نبودند. شواهد نشان می‌دهند که فساد در تمام سطوح زندگی عمومی شهروندان افغانستان گسترش یافته بود. اما فساد دولتی که از آن به‌عنوان "فساد اداری" یاد می‌شود، محور اصلی فساد در افغانستان تلقی می‌شد که این فساد همه‌گیر، جنبه‌های زندگی مردم را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. مردم برای پیشبرد کارهای روزمره‌شان در نهادهای دولتی مجبور بودند رشوه بپردازند (خروش، ۱۳۹۹: ۱۰). شاید اغراق نباشد که فساد اداری یکی از عوامل کلیدی فروپاشی جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۲۰۲۱ میلادی بود. پژوهش‌های تحلیلی نشان می‌دهد که در دوره ریاست‌جمهوری اشرف غنی، فساد سیاسی، اداری و اخلاقی به‌گونه‌ای ساختاری در نهادهای دولتی رسوخ کرده و زمینه‌ساز فروپاشی نظام سیاسی شد. زرغونه بدخشان در مقاله خود با عنوان «چگونه فساد سبب سقوط جمهوری افغانستان شد» می‌نویسد که فساد در سطوح مختلف اداری و اخلاقی،

مشروعیت سیاسی دولت را از میان برد و اعتماد عمومی را به‌شدت کاهش داد. در بعد فساد سیاسی، تقلب گسترده در انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی، از جمله رقابت میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله، اعتماد مردم به روند دموکراتیک شدن افغانستان از بین رفت. فشارهای خارجی و نقش زلمی خلیل‌زاد در تحمیل نتایج انتخابات، مشروعیت دولت را تضعیف کرد. افزون بر آن، انتصاب‌های قومی و رابطه‌محور و عدم شایسته‌سالاری و شبکه‌های قدرت مافیایی در درون دولت، روند دولت- ملت‌سازی را از بین برد (زرغونه، ۱٤۰۳). در حوزه فساد اداری، پس از کنفرانس بن و سرازیر شدن میلیاردها دلار برای بازسازی افغانستان و سوءمدیریت و رشوه‌خواری در میان مقام‌های ارشد دولتی سبب شد که این منابع به‌صورت غیرشفاف مصرف گردد. بر اساس گزارش سازمان (International Transparency, 2018) افغانستان در میان فاسدترین کشورهای جهان پس از سومالی، سودان جنوبی و سوریه قرار داشت. همچنین گزارش (Organized Crime and Corruption Reporting Project) در سال ۲۰۲۱، اشرف غنی را در میان فاسدترین رهبران سال معرفی کرد. انتصاب خویشاوندان نزدیک اشرف غنی، از جمله اجمل احمدی به ریاست بانک مرکزی، بدون رعایت معیارهای قانونی و تخصصی، از مصادیق برجسته این فساد بود (Transparency International, 2018; OCCRP, 2021). در بخش فساد اخلاقی، اسناد و شهادت‌های متعددی از جمله گفته‌های ژنرال حبیب‌الله احمدزی و نرگس نهان، وزیر پیشین معادن و صنایع افغانستان، نشان می‌دهد که در درون ارگ ریاست‌جمهوری، سوءاستفاده‌های جنسی و اخلاقی در ازای اعطای کرسی‌های پارلمان یا مناصب دولتی وجود داشته است. با وجود آگاهی اشرف غنی از این وضعیت، هیچ اقدام اصلاحی مؤثری صورت نگرفت. در جامعه‌ای سنتی و مذهبی چون افغانستان، افشای چنین مواردی سبب بروز واکنش شدید افکار عمومی و تبلیغات گسترده گروه طالبان علیه دولت شد. به‌عبارت ساده‌تر فساد سیاسی، اداری و اخلاقی در دوره اشرف غنی منجر به فلج‌شدن نهادهای حکومتی، تضعیف حاکمیت قانون و فروپاشی اعتماد عمومی شهروندان گردید به قول معروف "فساد موریانه‌ای بود که جمهوری را از درون خورد و فروپاشاند" (زرغونه، ۱٤۰۳، ۱٤-۱۸).

۷- انحصاری شدن قدرت

انحصارگرایی و تمرکز قدرت، یکی از مهم‌ترین چالش‌های دولت- ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱ بوده است. از زمان شکل‌گیری جغرافیایی به‌نام افغانستان، انحصارگرایی و تمرکزگرایی بخشی از سیاست‌های صاحبان قدرت به‌شمار رفته است. در واقع انحصارگرایی در تمام دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی کم‌وبیش وجود داشته است؛ اما، این سیاست به جای این‌که راه را برای یک افغانستان واحد هموار سازد زمینه را برای واگرایی و منازعه تشدید کرده است. اگر به سیاست‌های بیست سال گذشته نظری بیفکنیم، می‌بینیم با وجود این‌که قانون اساسی مدرن در افغانستان تدوین شده بود و تفکیک قوا وجود داشت و هر قوا مستقل و دارای صلاحیت‌های مشخص بود، اما چه دوران حکومت‌داری حامد کرزی و چه در دوران اشرف غنی، انحصارگرایی بخشی از سیاست‌های آن‌ها را شکل می‌داد. هر دو محور سیاست‌های خود را ناسیونالیسم پشتونی یا پشتون‌گرایی قرار داده بودند و بر برتری نژادی پشتون‌ها به‌صورت آشکار و پنهان تأکید می‌کردند. در واقع ناسیونالیسم پشتونی هسته ناسیونالیسم افغانی‌است که در ذات خود شکلی از ناسیونالیسم قبیله‌ای است (صدر، ۱٤۰۱: ۱٦۱). هم کرزی و هم اشرف غنی دولت-ملت‌سازی خود را در چارچوب ناسیونالیسم قومی تعریف کرده بودند که خواهان حکومت مقتدر مرکزی به رهبری خودشان باشد. این سیاست در جوامع چندقومی چندپاره که دولت اقتدارگرای مرکزی وجود ندارد ممکن نیست. زیرا تاجیک‌ها در صدد تقسیم قدرت در دولت مرکزی هستند. اوزبیک‌ها و هزاره‌ها خواهان به رسیمت شناخته شدن هویت خود و ایجاد مکانیسم بهتر برای حکومت‌های خودگردان محلی می‌باشند (رحیمی، ۱۳۹۸: ۱۱۷- ۱۱۸). یعنی هر قوم دنبال احیا و حفظ ارزش‌های قومی و هویتی خود است و با توجه به محرومیت تاریخی، هویت‌ها در افغانستان، سیاسی شده‌اند. هرگاه هویت‌ها سیاسی شدند، حذف آن‌ها ممکن نخواهد بود؛ از همین جهت است که قوم‌گرایی یا حس

برتری‌جویی و تفوق‌طلبی در افغانستان پاسخگو نبوده و تجربه نیز نشان داده که سیاست قومی و برتری‌جویی محکوم به شکست است.

قابل ذکر است که اشرف غنی به‌طور تدریجی قدرت را در انحصار خود درآورد و قانون اساسی را نقض کرد و حاکمیت قانون را کمرنگ ساخت، ماهیت تفکیک قوا را از بین برد و تمام صلاحیت‌ها متمرکز در دفتر ریاست‌جمهوری شدند. اگرچه از اول نیز قانون اساسی ۱۳۸۲، بیشترین صلاحیت را در اختیار قوه مجریه قرار داده بود و صلاحیت‌های قوه قضایه و مقننه کمتر بودند اما تفکیک قوا تعریف شده بود و وجود داشت. لیکن اشرف غنی تمام صلاحیت‌ها را در "اداره امور" که متشکل از مشاورینی بود، قرار داد و باید وزارت خانه‌ها به آن‌ها گزارش می‌دادند. در حالی‌که وجود این نهاد با صلاحیت‌های گسترده اداری و سیاسی خلاف قانون اساسی بود؛ ولی، اشرف غنی به این نهاد اختیارات خارج از قانون اساسی داده بود. تمام کشور توسط شورای امنیت ملی، اداره امور و دفتر نخست بانو اول، اداره می‌شد (صدر، ۱۳۹۹: ۵۵-۵۷). جالب این است که علاوه بر این نهادهای فراقانونی، رئیس‌جمهور فرمان تقنینی صادر می‌کرد، اگرچه قانون اساسی در ماده ۷۹ اجازه داده بود که در طول تعطیلات مجلس نمایندگان، رئیس‌جمهور می‌تواند فرمان تقنینی صادر کند اما ظرف یک ماه پس از بازگشت قانون‌گذار به مجلس فرمان‌های صادر شده را تصویب و یا رد می‌کند؛ اما در افغانستان چنین اتفاق نیفتاد و فرمان‌های تقنینی به جای قانون می‌نشستند و قانون مصوب مجلس لازم‌الاجرا نمی‌شد. اشرف غنی مضاف بر فرامین تقنینی احکام و دستورالعمل‌های شفاهی زیادی صادرکرد و برای پیگیری احکام و دستورات شفاهی خود دفتری در هر اداره ایجاد کرده بود. یعنی می‌توان گفت که شیوه حکمرانی اشرف غنی بر اساس احکام بود که در دوره تصدی وی، از سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۸، ۱۷۳ حکم و ۹۲ فرمان، صادر کرده است. بر اساس گزارش رسانه طلوع، بین سال‌های ۱۳۹۳ الی ۱۳۹۹ در مجموع ۱۸۸ حکم و فرمان، صادر کرده که با قانون اساسی در مغایرت بوده‌اند. غنی در دوران تصدی خود قوه مقننه را دور می‌زد و دستورات خودسرانه صادر می‌کرد؛ حتی نامزد وزرا را برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی نمی‌کرد و اکثر وزرا تا پایان فروپاشی نظام جمهوری به‌عنوان سرپرست بودند. جالب این‌جاست که دو نامزد وزیر زن که به مجلس ملی معرفی شدند و رأی عدم اعتماد آورند در سمت خود باقی ماندند و به کار خود ادامه دادند (صدر، ۱۳۹۹: ٦٠). تفکیک قوا و نهادهای ناظر بر عملکرد قوه مجریه همه خدشه‌دار شدند و ماهیت خود را از دست دادند. قدرت به‌صورت مطلق در اختیار شخص رئیس‌جمهور و فضلی و محب، انحصاری شده بود که می‌توان گفت: "غنی دولت سه نفره" تشکیل داده بود. این دولت سه نفره فراتر از قانون عمل می‌کردند، استخدام‌ها، توزیع پست‌های دولتی، عزل و نصب، منفکی، زندان و آزاد کردن تبهکاران، استخدام و حمایت خانم‌ها در عوض رابطه جنسی، انواع فساد اداری و اخلاقی، همه و همه در حیطه صلاحیت حکومت سه نفر (غنی، فضلی و محب) بود. در نتیجه این انحصارگرایی قدرت موجب شد که نظام جمهوری فروپاشد.

۳- نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد چالش‌های داخلی روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱، بررسی شوند. عوامل مهمی به‌عنوان چالش فراروی روند دولت‌سازی وجود داشت که به‌صورت موشکافانه آن چالش‌ها مورد بررسی و تحلیل قرارگرفتند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که فرهنگ سیاسی و ویژگی‌های فرهنگ سیاسی افغانستان نقش مهمی در عدم تحقق روند دولت- ملت‌سازی داشته‌اند. چون این ویژگی‌های فرهنگی با مفاهیم و مؤلفه‌های دولت- ملت‌سازی تعارض بنیادین دارند. در کنار فرهنگ سیاسی، باورهای دینی و نگاه حداکثری به دین، چالش دیگری بود که همواره در برابر روند دولت- ملت‌سازی موانع ایجاد کرده و هرگونه مفاهیم جدید را در مغایرت با شریعت و باورهای دینی قلمداد کرده است. در واقع باورهای دینی مردم به‌گونه‌ای بودند که مفاهیم دولت- ملت‌سازی را نوعی تفکر ضددینی تعبیر کرده و به‌صورت آشکار

علیه آن مبارزه می‌کنند. زیرا باورمند هستند که دین و مفاهیم دینی راه نجات مردم افغانستان است. علاوه بر عامل دینی فقدان هویت ملی و ارزش‌های مشترک مانند زبان مشترک، تاریخ مشترک، سرود ملی و یا نمادهای مشترکی که به‌عنوان عامل انسجام‌بخش باشند وجود ندارد و مردم بدون هیچ‌گونه همبستگی اجتماعی و سیاسی زندگی می‌کنند. لذا در چنین جامعه‌ای دولت- ملت‌سازی شکل نمی‌گیرد. چون ملت‌سازی احساس تعلق داشتن به ارزش‌ها، منافع و احساسات تاریخی مشترک است که در افغانستان چنین حسی شکل نگرفته است. در کنار این، انحصارگرایی و ناسیونالیسم قومی مهم‌ترین چالش در جهت دولت- ملت‌سازی بوده است. همه دولت‌ها تلاش کرده‌اند الگوی همانندسازی قومی را در افغانستان پیاده کنند و احساس کرده‌اند اگر به ادبیات قوم‌گرایی چنگ بزنند راحت‌تر می‌توانند بقای نظام سیاسی خود را حفظ نمایند. این نوع باور و تلقی در دو دهه گذشته ملموس بود. در دوران حکومت‌داری کرزی و متعاقباً اشرف غنی، پنهان شدن در چتر سیاسی قومی و انحصاری کردن قدرت، ناشی از این بود که می‌خواستند بقا و موجودیت خود را حفظ نمایند. از همین جهت بود که تمام صلاحیت‌ها را متمرکز در ارگ ریاست‌جمهوری نمود و عملاً ماهیت نظام دموکراسی را از بین برد. در نتیجه سیاست قومی و عدم مشروعیت نظام سیاسی، نه‌تنها روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان پسا ۲۰۰۱ تحقق نیافت که نظام سیاسی به‌صورت کامل از بین رفت.

منابع

الف) کتاب‌ها:

- ارزگانی، مسیح. (۱۳۹۰). رنگین کمان اقوام افغانستان. بنیاد اندیشه، کابل: انتشارات مؤلف.
- بارفیلد، توماس جفرسون. (۱۳۹۸). افغانستان، تاریخ فرهنگی- سیاسی. ترجمه عبدالله محمدی، تهران: انتشارات عرفان.
- بلخی، میرویس. (۱۳۹۹). ملت‌سازی آمریکایی. کابل: نشر مؤسسه تحصیلات علی افغانستان.
- تمنا، فرامرز. (۱۳۷۸). سیاست خارجی امریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت- ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حیدری، عبدالخالق. (۱۳۹۸). هویت ملی و نمادهای جمعی در افغانستان. کابل: نشر امیری.
- حیدری، محمد تمیم. (۱٤۰۳). ایجاد دولت ملی در افغانستان عوامل اثرگذار، چالش‌ها و راهکارها. تهران: آذرین مهر.
- حیمی، سردار، زهرا. (۱۳۸۷). جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین جهانی. تهران: نشریه علوم جغرافیایی، بهارستان.
- خلیلی، محسن. (۱٤۰۱). افغانستان پیشا ملت نا دولت، مشهد: انتشارات بدخشان.
- خواتی، محمد شفق. (۱٤۰۱). عقل سیاسی افغانی. کابل: انتشارات واژه.
- رحیمی، موجیب الرحمن. (۱۳۹۸). نقد بر ساختار نظام در افغانستان (تأثیر انتخاب نوعیت نظام برتحکیم دموکراسی و مهار جنگ در کشورهای چند پارچه. کابل: انتشارات عازم.
- سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۹۹). سیاست خارجی افغانستان. کابل: انتشارات دانشگاه خاتم النبیین.
- سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان. کابل: انتشارات مؤسسه تحصیلات عالی خاتم النبیین.
- شاران، تیمور. (۱۳۹٦). دولت شبکه‌ای، رابطه قدرت و ثروت در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱. کابل: مؤسسه نشر واژه.
- صدر، عمر. (۱۳۹۷). حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان: الگوهای مختلف. کابل: انتشارات انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- صدر، عمر. (۱۳۹۹). جمهوری و دشمنان آن: وضعیت جمهوری در افغانستان. کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- صدر، عمر. (۱٤۰۱). دولت مدرن و هراس از کثرت‌گرایی در افغانستان. کابل: انتشارات امیری.
- فرهمند، نصیراحمد؛ کاوه، علی احمد؛ کبیری، عادله؛ فضلی، میرویس و فقیری سیدمحمد. (۱۳۹۸). قوم‌گرایی و توسعه در افغانستان. کابل: انتشارات ستاره نقره‌ای.
- میرمحمدی، مهدی و خسروی، علی‌رضا. (۱۳۹٦). مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نوروزی، مجتبی. (۱٤۰۰). دولت- ملت‌سازی در افغانستان از (۲۰۱۰-۲۰۰۱). تهران: نشر کلکین.

ب) مقالات:

- حنیفی، حمیل. (۱۳۹۲). اشرف غنی احمد زی یا متفکر بزرگ جهان، پیشاهنگ امپراتوری امریکا در افغانستان. ترجمه لعل‌زاد، ٢٤-٤٩.
- خروش، فرید. (۱۳۹۹). فساد اداری در افغانستان، میراثی برجامانده از نظام اقتصادی تاراج. فصلنامه اندیشه معاصر، سال پنجم، شماره نوزدهم، ۱-۲۰.
- خلیلی، محسن. (۱۳۹٦). ساخت دوگانه دولت‌سازی نوین افغانستان. نشریه سیاست، سایت نورمگ، ۲-۲۰.
- خواتی، شفق. (۱۳۹۲). آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی در افغانستان. فصلنامه پویش، شماره اول، دانشگاه خاتم النبیین، ۵۳.
- خواتی، محمد شفق. (١٤٠١). چالش‌های دولت‌سازی در افغانستان. فصلنامه عدالت و امید، ۵۱.
- در ویش محمد. (۲۰۱۲). تاریخ سیاسی افغانستان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۵.
- زیبا کلام، صادق و مقتدایی، مرتضی. (۱۳۹۳). احزاب سیاسی و نقش آن در توسعه سیاسی ایران: مطالعه موردی انتخابات. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دهم، شماره بیست‌ونهم، ۲۲.
- سمیبر، رضا و عباس، کریمان. (١٤٠١). بازگشت به قدرت طالبان (۲۰۲۱) و پیامدهای آن بر منطقه غرب آسیا. انتشار، پنجمین کنفرانس بین‌المللی و ششمین کنفرانس ملی و حقوق و علوم سیاسی، ٦.
- سیمبر، رضا و آباده‌ای‌زاده، محمد مهدی. (١٤٠٣). تحلیل تأثیرات دولت رانتیر بر نظام حکمرانی ایران در زمینه توسعه سیاسی: مقایسه دو دولت احمدی‌نژاد و روحانی. سیاست جهانی، دوره سیزدهم، شماره ۱ پیاپی ٤٧، بهار ١٤٠٣، ٦-٧.
- صالحی، محمد جواد. (۱۳۸۷). موانع تحکیم دموکراسی در افغانستان، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران، ١٤.
- فاردقی، محمود باهوش. (۱۳۹۵). بررسی روند دولت‌سازی در دوران پساجنگ سرد در افغانستان، (با تأکید بر سه بُعد بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی). فصلنامه سیاست، سال سوم، شماره ۹، ص ۱.
- فراجی‌راد، عبدالرضا؛ درخور، محمد و ساداتی، سیدهادی. (۱۳۹۰). بررسی روند دولت- ملت‌سازی در افغانستان و موانع پیشرو، آرشیف سی آی دی، تاریخ دریافت ۱۵/ ۲/ ۱۳۹۰.
- قوام، عبدالعلی، زرگر، افشین. (۱۳۸۷). فهم دولت- ملت در نظریه‌های روابط بین‌الملل، دانشنامه حقوق و سیاست، شماره یک، ص۱۲.
- قیصری، نورالله و قربانی، مصطفی. (١٤٠٠). گفتمان‌های هویتی و منازعات نخبگان سیاسی: الگوی نظری تبیین منازعات نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی افغانستان. سال نهم، شماره بیستم، پرتال جامع علوم انسانی، ص۵.
- کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۹۹). فارسی ستیزی. خبرگزاری تسنیم.
- گرگ، هیدر سلمان. (۱۳۹۸). دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان؛ فرصت‌های از دست رفته. سال سوم، شماره ۱۱ و ۱۲ ویژه دولت‌سازی، ترجمه: سمیع القانی، ۲-۲۰.
- مومینی، محمد علی؛ خوراسگانی، علی ربانی؛ قاسمی، وحید و قاسمی زهیری، علی‌رضا. (۱۳۹۸). هویت ملی در جامعه ایران و چالش‌ها و مشکلات آن: مرورنظام مند مقاله‌های علمی-پژوهشی کمی (۱۳۷۷- ۱۳۹۸). فصلنامه پژوهشی‌های جامعه‌شناسی معاصر. ص ۱۲.

ج) منابع انلگیسی:

- Rashid, A. (۲۰۰۲). Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia. New Haven: Yale University Press.
- Giustozzi, A. (2012). Koran, Kalashnikov, and laptop: The neo-Taliban insurgency in Afghanistan. Columbia University. Press.
- Anderson, B. (2006) Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism. Rev. ed. London: Verso.
- Barfield, T. (1010) Afghanistan: A Cultural and Political History. Princeton: Princeton University Press.
- Rubin, B. R. (2002) The Fragmentation of Afghanistan: State Formation and Collapse in the International System. 2nd ed. New Haven: Yale University Press.
- Glatzer, B. (2005) The Pashtun Tribal System. In Concept of Tribal Society, edited by G. Pfeffer and D.K. Behera, New Delhi: Concept Publishing.

د) سایت‌ها:

- AM Daily (۸am.media), August[https://۸am.media/eng/howcorruptionledtothefalloftheafghan-republic/(https://۸am.media/eng/how-corruption-led-to-the-fall-of-theafghanrepublic/.
- Transparency International. Corruption Perceptions Index (2018).
- Berlin: Transparency International, https://www. transparency. org/en/cpi/ (2018) (https://www.transparency.org/en/cpi/ (2018)
- Organized Crime and Corruption Reporting Project (OCCRP).
- Person of the Year in Organized Crime and Corruption OCCRP
- https://www.occrp.org/en/poy/